

پژواک فرهنگ پیمان و پیمان‌داری در شاهنامه

و متون اوستایی و پهلوی

دکتر حسین جلالی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مبارکه

(تاریخ دریافت: ۹۴// تاریخ پذیرش: ۹۵//)

چکیده

شاهنامه، آیینۀ تمام‌نمای فرهنگ، حکمت و اندیشه ایرانیان و تجلی‌گاه باورها، آیین‌ها و رسوم اجتماعی آنان است که آن را می‌توان با رویکردهای گوناگون واکاوید. این اثرستبرگ، مهم‌ترین سند به جای مانده از فرهنگ منظوم ایران باستان است.

از آنجا که آبخشور و اساس نظم شاهنامه، خداینامه‌ها، کارنامه‌ها، روایات دینی، اوستا، متون پهلوی و حتی نگاره‌ها بوده است، یقیناً نظم‌نامه باستان تحت تأثیر باورها و آیین‌هایی است که در این کتاب‌ها و مأخذ آمده و این باورها و آیین‌ها یا ضمن داستان‌ها یا به طور اشاره در اثر گران سنگ استاد توس آمده است.

در این پژوهش به بررسی پیمان و پیمان‌داری، به‌عنوان یکی از باورهای ایران باستان، که به گونه‌ای مشترک در شاهنامه، اوستا و متون پهلوی آمده، پرداخته شده و بر این نکته تأکید گردیده که شاهنامه، پژواک و پالوده فرهنگ ایران باستان و استوارترین سند هویت فرهنگی ایرانیان کهن است. مستندات آن، شواهد بسیاری است که در متون دیگر پیش از فردوسی و هم عصر او آمده است.

واژه‌های کلیدی: پیمان و پیمان‌داری، شاهنامه فردوسی، متون اوستایی و پهلوی.

^۱ h.jalali@mau.ac.ir

مقدمه

وفای به عهد و نگاهداشت پیمان^۱ را باید اوج ادب در باور ایرانیان باستان دانست و بی‌گمان آموزه‌های شاهنامه، اوستا و متون پهلوی و تاکید و سفارش‌های پرشمار این کتاب‌ها بیانگر جایگاه والای این باور در میان آنان است. این باور از چنان ارزش والایی در فرهنگ کهن ایران برخوردار است که بزرگترین ایزد؛ یعنی، «مهر» بر آن گماشته شده است. بر همه پیمان‌ها، مهر، ایزد نگاه دارنده پیمان‌ها، نظارت دارد.

مهر، ایزدبست که نامش نخستین بار در لوحی کهن متعلق به سده چهارده پیش از میلاد نمایان می‌شود. (ر.ک: آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۸۵) «مهر» در اوستا و در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی «مِثر» *mithra* و در سانسکریت «مِتر» *mitra* آمده است و در پهلوی «مِتر» *mitr* شده و در فارسی دری «مهر» است که معانی مختلف از جمله: عهد و پیمان، محبت، ماه مهر و خورشید از آن اراده می‌شود.

«مِتر» در «ودای» (*Vedā*) هندوان مانند مِثر در اوستای مزدیسنان، پاسبان راستی و پیمان است. در کتاب مقدس هندوان «مِتر» ستایش شده و هر دو دسته آریایی نژاد که ایرانیان و هندوان باشند ستاینده «مهر» بوده‌اند. هرچند «مِتر» در «ودا» مقامی بلند دارد ولی در برابر سایر پروردگاران روشنایی مانند «اندرا» (*indrā*) و «سویترا» *savitara* از اهمیتش کاسته شد. (ر.ک: پورداوود، ۱۳۷۷: ۳۹۲)

نام «مِثر» از قرن چهارم پیش از مسیح در کتیبه پادشاهان هخامنشی جای گرفته. این نام سه بار تکرار شده است. نخست در کتیبه اردشیر دوم در خرابه شوش که می‌گوید: «این ایوان را (آپدنه *Apadāna*) داریوش اول از نیاکان من بنا نمود. بعد در زمان اردشیراول، پدر بزرگ من، طعمه آتش گردید. من به خواست اهورامزدا و آناهیتا (ناهید) و مِثر (مهر) دوباره این ایوان را ساختم؛ بشود که اهورامزدا، آناهیتا و مِثر مرا از همه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساختم خراب نسازند و آسیب نرسانند.» از همین پادشاه در پایه ستونی که در همدان پیدا شده و امروز در انگلستان موجود است چنین منقوش است: «این ایوان را من به خواست اهورا مزدا، آناهیتا و مِثر بنا کردم، بشود که اهورا مزدا، آناهیتا و مِثر مرا از جمله دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساختم ویران نسازند.» پسر و جانشین این پادشاه،

یعنی، اردشیر سوم در فارس و در خرابه پرسپولیس (تخت جمشید) گوید: «اهورامزدا و بَخ میثرَ مرا و این مملکت را و آنچه را توسط من ساخته شده است باید نگهداری کنند.»
(راشدمحصل، ۱۳۸۰: ۶۱)

«گزنفون» درباره ارجداشت مهر می‌نویسد: «پادشاهان هخامنشی به مهر سوگند^۲ یاد می‌کردند و «پلوتارک» نقل می‌کند که داریوش در یک امر مهمی به یکی از خواجگان خود امر می‌کند که راست بگوید و از مهر بترسد.» (رضی، ۱۳۷۷: ۲۱۱)

ارجداشت پیمان در شاهنامه

در شاهنامه که شناسنامه‌ی فرهنگی ایران باستان است بر باورها و ارزش‌ها تاکید بسیار گردیده است. یکی از این ارزش‌ها بی‌گمان پیمان و وفای به آن است که فردوسی بر ارجمندی و والایی جایگاه آن در بخش‌های مختلف نامه باستان پای فشرده است. فردوسی در سروده‌های زیر پیمان را برابر با راستی می‌آورد و از زبان سیاوش سخن از وفای به پیمان می‌کند:

بدین گونه پیمان که من کرده‌ام به یزدان و سوگندها خورده‌ام
اگر سر بگردانم از راستی فراز آید از هر سوی کاستی

(۳ / ۶۸: ۱۰۴۴-۱۰۴۳)

در شاهنامه می‌توان با موارد بسیاری از پیمان‌های بسته شده و ادا گردیده روبه‌رو شد. از میان آنها به برخی از پیمان‌ها اشاره می‌گردد:

۱- پیمان رستم با «اولاد» در خوان پنجم که پهلوان عهد می‌کند در برابر نشان دادن

جایگاه دیو سپید، اولاد را به فرمانروایی مازندران بگمارد و این پیمان را به جای می‌آورد:

بدو گفت اگر راست گویی سخن زکثری نه سربایم از تونه بن
نمایی مرا جای دیو سپید همان جای پولاد غندی و بید
به‌جایی که بسته‌است کاووس کی کسی کین بدیها فکنده‌است پی
نمایی و پیدا کنی راستی نیاری به کار اندرون کاستی
من این تخت و این تاج و گرز گران بگردانم از شاه مازندران
تو باشی بر این بوم و بر شهریار ار ایدونک کثری نیاری به‌کار

(ج ۲/ ۱۰۲-۱۰۱: ۴۸۰-۴۷۶)

اولاد پیشنهاد رستم را می‌پذیرد و بدین روی با یکدیگر پیمان می‌بندند.

(ر.ک: ج ۲/ ۱۰۲: ۴۸۵-۴۸۱)

رستم در پایان خوان هفتم به پیمان خویش عمل می‌کند:

بدو گفت اولاد کای نره شیر جهانی به تیغ آوریدی به زیر
 نشانهای بند تو دارد تنم به زیر کمند تو بد گردنم
 به چیزی که دادی دلم را امید همی باز خواهد امیدم نوید
 به پیمان شکستن نه اندر خوری که شیر ژبانی و کی منظری
 بدو گفت رستم که مازندران سپارم ترا از کران تا کران
 ترا زین سپس بی نیازی دهم به مازندران سر فرازی دهم

(ج ۱۰۸/۲: ۶۰۶-۶۰۲)

۲- پیمانی که سام با پسرش، زال در دامنه کوه البرز می‌بندد که هرگز سخنی درشت بر پسر نگوید. بعدها زال دل در گرو مهر رودابه، دخت مهرباب کابلی، می‌نهد. سام از این پیوند ناخشنود است اما هنگامی که زال پیمان او را به یادش می‌آورد، دیگر یارای مخالفت ندارد:

ز پیمان نگرده سپهبد پدر بدین کار دستور باشد مگر
 که من دخت مهرباب را جفت خویش کنم راستی را به آیین و کیش
 به پیمان چنین رفت پیش گروه چو باز آوریدم ز البرز کوه
 که هیچ آرزو بردلت نگسلم کنون اندرین است بسته دلم

(ج ۱۷۹/۱-۱۷۸: ۶۷۰-۶۶۷)

۳- داستان گذر سیاوش از آتش که برای اثبات بی‌گناهی خویش، از آتش به سلامت گذشت. سودابه از سیاوش خواست پیمان زناشویی وی با پدرش، کاووس را نادیده بگیرد و به کام‌خواهی او پاسخ دهد. کاووس و سودابه هر دو- و هر یک به موجبی - از سیاوش یک چیز می‌خواهند: پیمان شکنی! یکی با افراسیاب و یکی با کاووس و پاسخ سیاوش مشخص است. پیمان‌داری و وفای او عام و همه‌گیر است. در شاهنامه ایرانیان پیمان‌شکن نیستند. این نکته‌ای است که تورانیان بدان

اذعان می‌کنند. آنجا که لهاک و فرشیدورد می‌گویند:

ز پیمان نگردند ایرانیان از این در کنون نیست بیم زیان
(ج ۲۱۰/۵: ۲۱۳۲)

در همان داستان، تهمت‌های سودابه پتیاره و نامردمی‌ها، سیاوش را به ترک دیار وا می‌دارد. او فرماندهی سپاه را در نبرد با افراسیاب می‌پذیرد و در زمان مناسب با او پیمان ترک نبرد می‌بندد. اما کیکاووس بی‌خبر از حرمت این پیمان، او را به عهدشکنی می‌خواند. اما سیاوش نمی‌پذیرد. می‌داند که زیر پا نهادن فرمان پدر که شهریار ایران است گناهی بزرگ است و در خور پادافره، اما این را به جان می‌خرد و نمی‌گذارد لکه ننگ پیمان‌شکنی بر دامان پاکش بنشیند. حتی اگر طرف دیگر این عهد و پیمان دشمن سوگند خورده ایرانیان، افراسیاب باشد. سیاوش در پیمان‌شکنی خشم خداوند و سرزنش مردم را می‌بیند:

بدین گونه پیمان که من کرده‌ام به یزدان و سوگندها خورده‌ام
اگر سر بگردانم از راستی فراز آید از هر سوی کاستی
زبان برگشایند هر کس به بد به‌هرجای بر من چنان چون سزد کجا
چنین کی پسندد زمن کردگار بر دهد گردش روزگار

(ج ۶۸/۳: ۱۰۴۸-۱۰۴۳)

۴- رستم و اسفندیار با هم پیمان می‌بندند که برای به کشتن ندادن ایرانیان و زابلیان تن به تن بجنگند و دو سپاه را وارد نبرد نکنند:

نهادند پیمان دو جنگی که کس نباشد بر آن جنگ فریاد رس

(ج ۲۸۱/۶: ۱۰۴۴)

آن گاه که زواره، برادر رستم و فرزندش، فرامرز در سوی دیگر میدان نبرد؛ نوش‌آذر و مهرنوش، پسران اسفندیار را می‌کشند، اسفندیار رستم را به پیمان‌شکنی متهم می‌کند، در حالی که روح رستم از این موضوع خبر ندارد و حاضر است تاوان این پیمان‌شکنی را بپردازد و برادر و فرزند را تسلیم اسفندیار کند تا قصاص گردند، چرا که برای پیمان بسته شده حرمت بسیار قائل است:

به رستم چنین گفت کای بدنشان چنین بود پیمان گردن کشان

تو گفتی که لشکر نیارم به جنگ ترا نیست آرایش نام و ننگ
نداری زمن شرم وز کردگار نترسی که پرسند روز شمار
ندانی که مردان پیمان شکن ستوده نباشند بر انجمن

(ج ۲۸۵/۶: ۱۱۰۱-۱۰۹۸)

۵- پیمان رستم با اسفندیار؛ در آستانه مرگ اسفندیار، که رستم عهد می‌کند نگاهدار بهمن، فرزند اسفندیار، باشد و به او فنون رزم و بزم بیاموزد و به این عهد وفادار می‌ماند. (ر.ک. ج ۳۱۰/۶: ۱۴۸۰-۱۴۷۸)

از این نمونه‌ها فراوان در شاهنامه هست. فردوسی در سروده‌های بسیار به پیمان‌داری سفارش می‌کند:

خنک در جهان مرد پیمان منش که پاکی و شرمست پیرامنش
چو جانش تنش را نگهبان بود همه زندگانش آسان بود
بماند بدو رادی و راستی نکوبد در کژی و کاستی
(۱۹۵/۸: ۲۴۲۸-۲۴۲۶)

چو پیمان‌شکن باشی و تیره مغز نیاید ز دست تو پیکار نغز
(۲۹۲/۴: ۱۲۸۹)

شما رای و فرمان بزدان کنید به چیزی که پیمان دهید آن کنید
(۴۸:۵۶/۸)

به همان اندازه که حفظ «عهد و پیمان» در فرهنگ و باور ایران باستان از ارزش و اهمیت بسیار برخوردار است، نقض عهد و شکستن پیمان، نابخشودنی و در خور پادافره است. ارزش پیمان چنان است که حتی با اهریمنان و دشمنان هم باید حفظ گردد. در شاهنامه که آینه تمام نمای باورهای ایران باستان است برای پیمان شکنان پادافرهی سخت تعیین گردیده است:

مبادا که گردی تو پیمان شکن که خاک است پیمان شکن را کفن
(ج ۲۷۷/۸: ۳۸۳۹)

پیروز یزدگرد، شهریار ساسانی، نمونه پیمان شکنی، بیدادگری، تندخویی و ستیزه‌جویی است، او پس از مرگ پدر، پادشاهی برادرش، هرمز را که «خردمندی و داد و شایستگی و

آهستگی» دارد بر نمی‌تابد. بر او می‌شورد و از «هیتالیان»^۳ برای چیرگی بر برادر یاری می‌خواهد به آن شرط که پیمان‌های پیشین آنها را با پدرش به دیده بگیرد. اما پس از آنکه تخت شاهی را به دست می‌آورد، بیهوده و بی‌خردانه پیمان‌شکنی می‌کند و «سپه را سوی جنگ ترکان می‌کشد» و هنگامی که «خوشنواز»، شاه هیتالیان، می‌شنود که پیروز گوش شنوا ندارد، جنگ آغاز می‌شود:

همی بشکند عهد بهرام گور بدان تازه شد کشتن و جنگ و شور

(ج ۱۲/۸: ۱۰۴)

خوشنواز پیمان‌نامه را بر سر نیزه می‌کند و به شاه ایران پیام می‌فرستد. پیروز شکست می‌خورد و در دام می‌افتد و همه بزرگان ایران به جز «قباد» و موبدی به نام اردشیر کشته می‌شوند. (ر.ک: ج ۱۶/۸: ۱۶۰-۱۷۸)

نمونه‌ای دیگر از پیمان‌شکنان در شاهنامه «گشتاسب» است. پنج نوبه به فرزندش، اسفندیار، وعده سلطنت می‌دهد و هر بار قول می‌شکند. نوبتی، پیمان می‌بندد که اگر «ارجاسب» تورانی و سپاهش را از ایران زمین بیرون کند تاج و تخت از آن اوست. آن گاه که ارجاسب را بیرون می‌کند، گشتاسب از سپردن تاج خودداری می‌ورزد و به جای آوردن پیمان را به زمانی وا می‌گذارد که اسفندیار، خواهرانش، همای و به‌آفرید را از چنگ ارجاسب رهایی بخشد. اسفندیار چنین می‌کند و باز هم گشتاسب پیمان‌شکنی می‌کند و سپردن زمام سلطنت را مشروط به آوردن خفت‌آمیز رستم از سیستان به تخت‌گاه می‌گذارد. (ر.ک: ج ۶/۲۱۷: ۶-۹)

گشتاسب باز هم وعده سلطنت می‌دهد. (ر.ک: ج ۲۲۴/۶: ۱۱۶-۱۱۱) به هر روی اسفندیار به سیستان می‌رود و می‌شود آنچه که همه می‌دانند. گشتاسب فرزند برومند خویش را که نظر کرده زردشت و گستراننده آیین بهیست از دست می‌دهد.

یکی از کرامت‌های ایزد مهر به پیروان و دوستان خود، فرزند بخشی است: «فروشی‌های پاک نیک توانای اشونان، آن کس را که مهر دُروج نباشد، فرزندان کوشا بخشند.» (دوستخواه، ۱۳۸۹: ۳۵۴) همین ایزد فرزندان نیک را از پیمان‌شکنان می‌گیرد، چنانکه

اسفندیار را از گشتاسب گرفت و این پادافره‌ی سخت برای پیمان‌شکنی او با اسفندیار بود. نمونه‌های دیگری نیز از این پادافره در شاهنامه آمده است:

در داستان رستم و سهراب آنگاه که رستم در نوبت نخست کشتی گرفتن مقهور سهراب می‌شود با او به گونه‌ای ضمنی پیمان می‌بندد- هرچند به دروغ- که اگر دگر بار مرا بر زمین زدی می‌توانی مرا بکشی (ر.ک:ج ۲/ ۲۳۴ : ۸۵۷-۸۵۲) بار دوم که رستم پیروز می‌شود، پیمان دروغ خود را زیر پا می‌گذارد و سهراب را می‌کشد و پادافره همین عهدشکنی از دست رفتن فرزندش، سهراب می‌شود.

یا در آنجا که کاووس از سیاووش می‌خواهد پیمان بسته شده با افراسیاب را بشکند (ر.ک:ج ۳/ ۶۵: ۹۸۹-۱۰۰۴)، علیرغم آنکه رستم او را از پیمان شکنی فرزند برحذر می‌دارد (ر.ک:ج ۳/ ۶۳: ۹۶۳-۹۶۲) هرچند سیاووش سخن پدر را نمی‌نویشد، اما پادافره چنین نیتی از دست رفتن پور خویش، سیاووش است.

نگاهداشت پیمان در متون اوستایی

در اوستا، مهر، ایزد راستی، دلیری، فروغ و روشنایی و عهد و پیمان است و یشتی از کتاب یشتها به نام «مهریشت» در ستایش اوست. او که دارنده دشت‌های فراخ و چراگاه‌های خرم است همواره بیدار و زیناوند برای یاری دادن به راستگویان و پیمان‌داران و جنگجویان و برانداختن و پادافره دروغگویان و پیمان‌شکنان از این سوی جهان بدان سوی می‌تازد. هیچ چیز بر این ایزد فروغ و روشنی پوشیده نیست و برای مراقبت مردمان و چراگاه‌ها و جانوران، هزار گوش و ده هزار چشم دارد و از فراز کوه بلند هرا^۴ به ممالک آریایی می‌نگرد.

در بندیکم مهریشت، اهورامزدا به زردشت می‌گوید: «بدان هنگام که من مهر فراخ چراگاه را هستی بخشیدم، او را در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، برابر با خود - که اهوره مزدایم - بیافریدم.»

در بند پنجم همین یشت ضمن ستایش ایزد مهر آمده: « بشود که او ما را به یاری آید، بشود که ما را گشایش بخشد، بشود که ما را دلسوز باشد، بشود که چاره کار ما را به ما

بنماید، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را دادرس باشد، آن نیرومند همواره پیروزِ نافرِیفتنی که در سراسر جهانِ آستومند و نیایش است، آن مهر فراخ چراگاه.»
(دوستخواه، ۱۳۸۹: ۳۵۴)

سراسر زمین جایگاه مهر است و هشت تن از ایزدان که از یاران او هستند در بالای کوه‌ها و برج‌ها به‌سان دیده‌بان نشسته و پیمان شکنان را می‌نگرند و بدان‌ها حمله می‌برند. اهورا مزدا آرامگاه مهر را در فراز کوه بلند و درخشان البرز در آنجایی که نه شب است و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم، نه ناخوشی و نه آلودگی قرار داد؛ این آرامگاه را امشاسپندان با خورشید ساختند تا مهر از آنجا به جهان مادی بتواند بنگرد. مهر، ایزد جنگ است، ایزد روشنی و فروغ است، نگهبان پیمان است، نگهدارندهٔ خاندان و شهر و کشور است، ایزد بخشندهٔ نعمت است، ایزد پیروزی و قدرت است و داور اعمال روز واپسین است، ایزد راستی و درستی است. (ر.ک: عقیقی، ۱۳۸۳: ۶۲۵)

اهورامزدا به زردشت توصیه می‌کند که مهر را بستای و به پیروان بیاموز که برای او فدیة و نیاز آورند. زردشت از او می‌پرسد چگونه باید این مراسم انجام گیرد، اهورامزدا دستور آن را می‌دهد...مهر را در «گرزمان» اهورا مزدا ستوده و بازوان او برای نگهبانی پاکدینان گشوده می‌شود. وی با گردونه‌ای زیبا، با زینت‌های گوناگون و آراسته از «گرزمان» روان می‌گردد، این گردونه را چهار اسب سفید جاودانی که از آبشخور مینوی غذا می‌گیرند، می‌کشند.

در طرف راست او «رشن راست» و در طرف چپ «چیستای» درست کردار می‌تازند و «داموئیش اوپمن»^۵ دلیر سواره همچون یک گراز نر، با دندان‌های تیز، با صورت خالدار، چالاک و تند در پیشاپیش اوست، در این باره در مهریشت آمده: مهر نخستین ایزد مینوی است که پیش از خورشید تیز اسب، در بالای کوه «هرا» بر می‌آید، و با زینت‌های زرین آراسته، تمام جایگاه‌های آریائی را می‌نگرد. «آن که پس از فرو رفتن خورشید، به فراخنای زمین پای نهد. هر دو پایانهٔ این زمین پهناور گوی سانِ دور کرانه را بپساود و آنچه را در میان زمین و آسمان است، بنگرد.» (دوستخواه، ۱۳۸۹: ۳۷۶)

در اوستا بر نگاه داشتن پیمان حتی با نابکاران تأکید شده، در مهریشت خطاب به زردشت آمده است که: «ای سپیتمان، مبادا که پیمان بشکنی، نه آن پیمانی که با «دروندی» (*Druvandi*) بسته‌ای نه آن پیمانی را که با «آشون»، زیرا پیمان با هر دو درست است. خواه با دروند خواه با آشون».

ایزد مهر بر این نظم نظارت دارد و دشمن آشتی‌ناپذیر پیمان‌شکنان است. این پیمان‌شکنی به نوعی بر هم زنده «اشه» یا نظم اخلاقی است. چون پیمان‌ها هستند که نظم را نگاه می‌دارند و عدول از پیمان، آشفتگی در آیین‌ها و روش‌های منظم جامعه را در پی دارد. مهر بر هر پیمانی نظارت دارد. پیمان می‌تواند میان دو همکار، دو خویشاوند، دو همسایه، شاگرد و آموزگار، پدر و مادر، زن و مرد، داماد و پدر زن و ... باشد. (ر.ک: همان: ۳۸۱ و ۳۵۳)

پاسداشت پیمان در متون پهلوی

در نوشته‌های پهلوی نیز از ایزد مهر سخن رفته و اوصافی همانند اوستا برای او ذکر شده است. در بندهشن آمده: «مهر را خویشکاری، داوری جهانیان به راستی کردن است. چنین گوید که مهر دارنده چراگاه‌های فراخ، یک هزارگوش، بیور چشم، او را دارندگی دشت‌های فراخ این که اگر به دشت به بی‌بیمی بتوان آمدن و شدن، از مهر است. او را هزار گوشی این که او را پانصد مینو کار گوشی همی کنند؛ او را بیور چشمی این که او پنج هزار مینو کار چشمی کنند، که (گویند) ای مهر این نیوش، آن را نیز نیوش! این را بین، آن را نیز بین. هر روز تا نیمروز، با خورشید بدین کار است و بدین روی است که داور به گیتی تا نیمروز داوری کند.»

درباره مهر این را نیز گوید که «به همه سرزمین‌ها شاه است؛ زیرا به هر کس و هر چیز برسد، داد پدید آید که (او را) هر مزد فرّه‌مندترین از ایزدان مینویی فراز آفرید. مینویی هست که با مهر ایزد است، که همکار مهر خواند او را؛ جای میان ماه و خورشید است.» (بهار، ۱۳۸۰: ۱۱۳)

در مینوی خرد جایی مهر، با «زروان» بی‌کران و مینوی داد، آفریدگان اهریمن را می‌زنند و جایی خورشید با وی یکی دانسته شده و جایی از هم جدا یاد شده‌اند. (ر.ک: تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۲، ۲۶ و ۷۰)

ارداویراف برای بازدید از بهشت و دوزخ از پشتیبانی مهر و سایر ایزدان برخوردار می‌شود. (ر.ک: آموزگار، ۱۳۸۲: ۲۹)

بنابر باورهای کهن در «پیمان» نیرویی سترگ و جادویی وجود دارد، همانند نیروی جادویی کلام مقدس (مانسِرَسپند). این نیرو برگرفته از نیروی نظم نیز هست که در باورهای هند و ایرانی جایگاهی ویژه دارد. چون در هر پیمانی نظم وجود دارد و ایزد رته *Rta* برابر با «اشه» ایرانی، ایزد توانایی است که در اساطیر ایرانی به صورت اردیبهشت، دومین امشاسپند، نمادی از نظم جهانی و اخلاقی است و قانون ایزدی را در این جهان نشان می‌دهد. نشانه‌های او را در سخن درست ادا شده؛ آئین خوب برگزار شده؛ گندم به سامان رشد کرده و ... می‌توان یافت. این امشاسپند نه تنها نظم را در روی زمین برقرار می‌کند بلکه نگران نظم دنیای مینوی و دوزخ نیز هست و چشم می‌دارد که دیوان، بدکاران را بیش از آنچه سزایشان هست تنبیه نکنند. (ر.ک: بهار، ۱۳۸۶: ۱۱۱)

در این پیمان چه نیروی جادویی و رازآمیز و پنهانی به ودیعه گذاشته شده است که هم اهوره مزدا و پیروان راستین او (اشون‌ها، *Ašavan*) به آن وفادارند هم اهریمن بدکار؟ او نیز چون پیمان می‌بندد، توانایی آن را ندارد که از آن سر بتابد. این همان جوهر اصلی اسطوره آفرینش ایران باستان است.

در کتاب دینکرد هفتم، فصل دوم، بند شصت و دوم و در فصل چهارم کتاب گزیده‌های زاد سپرم، به گاو شگفت‌انگیزی اشاره می‌شود که می‌توانسته مرز ایران و توران را نشان دهد. میان فرمانروایان این دو قلمرو پیمانی بسته شده بود که هر بار اختلافی در مورد مرز ایران و توران پیش می‌آید این گاو را بیاورند و بنابر آنچه او نشان بدهد، عمل کنند. چون روی بر تافتن از پیمان غیر ممکن بود، به حيله‌ای گاو کشته می‌شود تا مورد پیمان از میان برود و دستیابی به مرزها ممکن گردد.

از نمونه پیمان‌های دیگر در اساطیر ایران می‌توان به پیمان بسته شده میان افراسیاب و منوچهر در مورد مرز ایران و توران اشاره کرد. افراسیاب گمان نمی‌برد چنین تیر اندازی در میان ایرانیان باشد که تیرش چنین پهنایی را پیماید اما چاره‌ای جز پذیرفتن ندارد. پیمان، بسته شده و نیروی جادویی آن بر سر اوست.

در فرهنگ اساطیری و افسانه‌ای ایران نمونه‌های بسیار برای پیمان می‌توان یافت. آنچه در این نمونه‌های ذکر شده و نمونه‌های دیگر می‌توان یافت گردن نهادن بر انجام دادن پیمان از سوی شخصیت‌های اساطیری است که اخلاق آیینی آنان را به این موضوع هدایت نمی‌کند. «شاید قدر جادویی پیمان است که آنان را بر خلاف میلشان به این راه می‌کشاند.» (آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۹۰)

با همه حرمت و تقدسی که برای پیمان و وفای به عهد قائل بودند ناگزیر مواردی پیش می‌آمد که مردی متهم به شکستن قولش می‌شد و آن را انکار می‌کرد. در این موارد وی را وا می‌داشتند تا برای اثبات حقانیتش، به آزمایش آب (اگر مورد مربوط به سوگند بود) یا آتش (اگر مربوط به پیمان بود) تن دردهد.

در نوشته‌ای سنسکریت، نمونه‌ای از آزمایش با آب این‌گونه توصیف شده است: متهم می‌باید در حالی که ران‌های مرد ایستاده‌ای را گرفته است، در آب غوطه‌ور شود و همچنان که به زیر آب فرو می‌رود این کلمات را ادا کند: «به وسیله حقیقت، مرا حفظ کن، ای ورونه.» از هنگام زیر آب رفتن او، کمانداری تیری می‌انداخت و دونده‌ای تیز پا برای آوردن تیر می‌دوید تا آن دونده باز می‌گشت. اگر متهم در زیر آب هنوز زنده بود، تصور می‌کردند که ورونه، سرور سوگند، وی را به‌عنوان فردی اشون، زنده نگاه داشته است. اگر شخص متهم در زیر آب می‌مرد، تصور می‌کردند گناهکار بوده است و موضوع خاتمه می‌یافت.

یکی از آزمایش‌های آتش، واداشتن متهم بود به دویدن در گودالی باریک که در میان دو توده هیزم افروخته قرار داشت. در این مورد هم اگر شخص زنده می‌ماند، تصور می‌کردند که میثره، سرور پیمان، بی‌گناهی او را اعلان کرده است. برای آزمایش آتش گویا مس گذاخته هم به‌کار می‌برده‌اند، بدین طریق که آن را بر روی سینه برهنه متهم می‌ریخته‌اند. (ر.ک: بویس، ۱۳۸۱: ۳۲-۳۱)

در متون پهلوی از پادافره بدعهدان و پیمان‌شکنان بسیار سخن گفته شده که قابل توجه و تأمل است. در روایت پهلوی از زبان اورمزد، پیمان‌شکنان به شش‌گونه تقسیم می‌شوند و گفته شده که هر کس پیمان نگاه ندارد گناه آن به فرزندش هم می‌رسد: «مهر دروج» چند

گونه است؟ اورمزد گفت: « شش‌گونه». این نیز پیداست که: کسی که نسبت به کسی مهر دروج باشد پادافره آن زودتر، پس از نه سال به او برسد. این نیز پیداست که: «اگر مردی گناه و بزه کند، گناه مهر دروج بودن به فرزندی می‌رسد که پس از آن گناه و بزه، از او زاده شود.»

در روایت پهلوی به گونه‌ای جداگانه پادافره انواع پیمان شکنی را آورده است: « کسی که با سخن با مردی دوستانه پیمان کند و آن پیمان را بشکند، هر که از پیوند آن مرد، همه را تا سیصد سال بیم است که پادافره آن مهر دروجی بدیشان برسد.»

دوم آن کسی که به این کار دست دهد که: « با من پیمان کن و پیمان بشکند تا ششصد سال، همان گونه که نوشتم. سوم آن کسی که یک گوسفند بدهد که: با من پیمان کن و پیمان بشکند تا هفتصد سال، همان گونه که نوشتم. چهارم آن کسی که یک دستور برای این کار بدهد که با من پیمان کن و پیمان بشکند هشتصد سال همان گونه که نوشتم و ... » (میرفخرایی، ۱۳۹۰: ۲۳۹ و ۲۱۷)

پیمان‌شکن گناهکار سراسر کشور را ویران می‌کند و در دوزخ با تحمل عذابی گران باید کفاره آن را بپردازد « دیدم روان مردی که با مار « شیبا» و تیر و سنگ و کلوخ او را خرد می‌کردند، پرسیدم: این تن چه گناه کرد؟ سروش اهلو و آذرایزد گفتند: این روان آن مرد دروند است که در گیتی بسیار پیمان‌شکنی کرد و او با اهلوان و دروندان پیمان شکنی کرد. زیرا هر دو پیمان است هم با اهلوان و هم با دروندان.» (ر.ک: آموزگار، ۱۳۸۲: ۷۷)

حرمت و تقدس پیمان زناشویی در میان ایرانیان آن گونه است که این پیمان سپند اگر شکسته شود پادافره‌ی سخت در پی دارد: « دیدم روان زنی که روی تن او پوست آهنین کشیده و او را با دهان باز آورده و باز روی تنور گرم نهاده بودند. پرسیدم: این زن چه گناه کرد؟ سروش اهلو و آذرایزد گفتند: این روان آن زن دروندی است که در میان زندگان زن مردی خوش‌خوی و فرزانه بود و با شوهر پیمان شکنی کرد و با مرد بزهدار و بدخوی خفت» در فصل هفتاد ارداویراف‌نامه باز از زنان پیمان شکن و کیفری که در انتظار آنهاست سخن می‌گوید: « دیدم روان زنانی که نگونسار افکنده بودند و چیزی همانند خارپشت آهنی با خاری که از آن رسته بود در بدن آنها فرو می‌رفت و بیرون می‌آمد و به ژرفای یک

انگشت نطفه دیوان و دروجان (دیوهایی که دروغ را تجسم می‌بخشند) و بدبویی و ریمنی در دهان و بینی آنها می‌رفت. پرسیدم: آنها کدام روان‌ها هستند که چنین پادافرهی را تحمل می‌کنند؟ سروش اهلو و آذرایزد گفتند: این روان آن زنان دروندی است که در گیتی با شوهرشان پیمان‌شکنی کردند و شوهرشان را رها کردند.» (همان: ۹۲-۹۱ و ۸۵، ۷۷)

نتیجه

«عهد و پیمان» در فرهنگ ایرانیان کهن از ارج و ارزش بسیار برخوردار بود و چنان در خور حرمت بود که گاه حاضر می‌شدند جان خویش را بر سر نگاهداشت آن بگذارند. بر این باور بودند که «ایزدمهر» نگاهبان سخت‌کوش و سخت‌گیر پیمان‌ها میان مردمان است. پیمان‌شکنی (مهرڈروجی) گناهی نابخشودنی بود و پیمان‌شکن می‌بایست چشم به راه پادافره دنیوی و اخروی آن باشد. فردوسی سروده‌هایی بسیار در ستایش وفای به عهد و پیمان دارد. بی‌گمان او در پرداختن به این باور متأثر از نگاره‌ها، اوستا و متون پهلوی است. البته منش والای شاعر و نوع تربیت خانوادگی او هم بدون تردید در روی نهادن وی به این باور ایرانی اثرگذار بوده است. در شاهنامه کم نیستند پهلوانانی که به زیور پیمان‌داری زینده‌اند، از آن جمله: رستم، سیاووش، اسفندیار، سام و... و نیز پیمان‌شکنانی چون کاووس، گشتاسب، پیروز و افراسیاب که به پادافره پیمان‌شکنی گرفتار می‌شوند.

پی‌نوشت‌ها

۱. پیمان بر وزن کیوان «عهد» است که در عرف آن را قول و قرار گویند. (رامپوری، ۱۳۶۳: مدخل پیمان) پهلوی این واژه *patman* و ایرانی باستان آن *pati - māna* از *mā* (پیمودن و اندازه گرفتن) است. (بارتولمه، ۱۳۸۳: ۱۶۵)
۲. به فتح اوّل و سوم که در اوستا به صورت *Saokentavant* (گوگردمند)، دارای گوگرد می‌باشد. در ایران باستان در محاکمه‌های مبهم و پیچیده دو طرف دعوی را مورد آزمایشی به نام «وَر» (*Var*) قرار می‌دادند و هرکس از آزمایش سربلند بیرون می‌آمد او را محق می‌دانستند. از جمله این آزمایش‌ها دادن آب آمیخته به گوگرد بوده است. به عقیده «گلدنر» چون گوگرد، ملین، سبک و اثرش مشکوک است می‌توان تصور کرد که در روزگار پیشین به هنگام محاکمه آن را به آب آمیخته، به متهم می‌نوشانیدند و از زود دفع شدن آن از شکم یا ماندن آب در شکم تقصیر و بی‌تقصیری او را معلوم می‌کردند. استعمال فعل «خوردن» با سوگند یادگار همین مفهوم است. (برهان، ۱۳۶۲: ۱۱۹۰، ح)
۳. هیتال به فتح اوّل و سکون ثانی، به لغت بخارا، مردم قوی هیکل و توانا باشند و ولایت ختلان را نیز گویند از ملک بدخشان و پادشاهان آن جا را هیتاله می‌گفته‌اند و این جمع به شکل جمع عربی آمده است، همچون افغان که جمع آن افاغنه است. (برهان، ۱۳۶۲: مدخل هیتال) هیتال ناحیتی است به نزدیکی قنوج، میان‌شان کوهی است عظیم و ناحیتی خرد است و لکن مردمانی جنگی و مبارز و پادشاهی او از ملوک اطراف است و میان وی و میان رای قنوج دشمنی است.
۴. *Harā* هرا برزئیتی، نام کوهی است که در پهلوی «هربرز» و در فارسی «البرز» شده است. در بندهشن، دینکرد و در چند جای اوستا نام این کوه آمده است. با توجه به مندرجات این کتاب‌ها این کوه را باید یک کوه معنوی و مذهبی دانست. بنابر سخن دینکرد سری از پل چینود به این پل پیوسته است. (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۴۸۸)
۵. *Dāmoiš ūpaman*، نام ایزدی از یاران و همکاران ایزدمهر است که از او با صفت‌های چیره‌دست و دلیر یاد می‌شود. معنی این نام «نفرین نیکوکار و پارسا» است و بیشتر همراه با «دهم آفرینی» (=دهمان آفرین) به معنی «آفرین نیکوکار و پارسا» می‌آید. «دارمستتر» و «جکسن» این ایزد را نماد نفرین نیکوکار و پارسا خوانده‌اند. در «مهریشت»، بند صدو بیست و ششم از این ایزد یاد شده است. (دوستخواه، ۱۳۸۹: ۹۸۰)
۶. *Zarvān*، در اوستا «زروان» به معنی زمان است که در برخی بندهای اوستا از آن یاد شده است. زروان در جاهایی در ردیف ایزدان آمده و از آن ایزد زمانه بی‌کران اراده گردیده است. در اوستا با صفات درغ (دیر، درنگ) و دراجه (دراز) و آکرَن (بی‌کرانه) آمده است. در زمان ساسانیان فرقه‌ای به نام زروانیه بوده است که مانند مانوی‌ها و مزدکیان ضرباتی به آیین زردشتی زده‌اند. (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۳۰۵)

فهرست منابع

۱. آموزگار، ژاله (۱۳۸۲)، ترجمه ارداویراف‌نامه، چ دوم، تهران: انتشارات معین.
۲. ----- (۱۳۸۶)، زبان، فرهنگ، اسطوره، تهران: انتشارات معین.
۳. اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱)، دانشنامه مزدیسنا، تهران: نشر مرکز.
۴. بارتولمه، کریستیان (۱۳۸۳)، فرهنگ ایرانی باستان، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۵- برهان، محمد حسین خلف تبریزی (۱۳۶۲)، برهان قاطع، ج ۱، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۶. بویس، مری (۱۳۸۱)، زردشتیان، ترجمه عسگر بهرامی، تهران: انتشارات ققنوس.
۷. بهار، مهرداد (۱۳۸۰)، بندهشن، فرنیغ دادگی، تهران: انتشارات توس.
۸. ----- (۱۳۸۶)، جستاری در فرهنگ ایران، تهران: نشر اسطوره.
۹. پورداوود، ابراهیم (۱۳۷۷)، گزارش یشت‌ها، ج اول، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۰. تفضلی، احمد (۱۳۸۵)، ترجمه مینوی خرد، چ چهارم، تهران: انتشارات توس.
۱۱. دوستخواه، جلیل (۱۳۸۹)، گزارش اوستا، ج ۲، تهران: انتشارات مروارید.
۱۲. راشد محصل، محمد تقی (۱۳۸۰)، کتیبه‌های ایران باستان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۳. رامپوری، غیاث‌الدین (۱۳۶۳)، غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، چ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۴. رضی، هاشم (۱۳۷۷)، دانشنامه ایران باستان، تهران: نشر سخن.
۱۵. عقیفی، رحیم (۱۳۸۳)، اساطیر و فرهنگ ایران، تهران: انتشارات توس.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، چ دوم، تهران: نشر داد.
۱۷. میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۰)، گزارش روایت پهلوی، چ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.